

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

لهیب: هوادار سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما»
۰۹ اگست ۲۰۲۰

طبقات حاکم ضمن به انحصار درآوردن علوم، مانع پیشرفت آن نیز می گردند

در همه دوره های تاریخی مبتنی مالکیت خصوصی و استثمار، علوم طبیعی و علوم اجتماعی، در انحصار و قبضه طبقات حاکم مستبد بوده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

انسان از آغاز پیدایش، در مرحله پائینی دوره توحش، برای بقای حیات خویش ناگزیر به مبارزه بانبروهای قهار طبیعت بوده و به طور غریزی با استفاده از مواد قابل تغذیه مؤلّد طبیعت، به بازتولید خود ادامه داده است. این روند، به تدریج، انسان را قادر به شناخت تفکیک خواص اشیاء - از لحاظ رفع حوائج تغذیه و تدارک ابزار حصول آن - نموده است. اما صرف شناخت و کسب آگاهی از خواص و اثرات اشیاء و پدیده های طبیعت - روی همدیگر - نمی تواند علم تلقی گردد. زیرا که علم عبارت از شناخت اصول و قواعد اساسی اشیاء و پدیده هاست که کاربرد مکرر آن نتایج یکسان و مشابهی به بار آورد؛ و متکی بر تجربه و دارای قدرت پیش بینی باشد. بنابراین الزامات مدنیت کهن عصر برده داری، اکثر علوم، به ویژه علوم طبیعی - که می توانست ممد تسهیل پروسه تولید باشد - به صورت نطفه ئی و ابتدائی خود، در جهان باستان ظهور کرد و در همان شکل ابتدائی خود مورد استفاده برده داران قرار گرفت.

هر چند به نسبت الزامات اقتصادی ویژه آن هنگام - که «مرحله تولیدکالائی» شمرده شد - علوم طبیعی و انسانی و فلسفه، به شکل نطفه ئی و ابتدائی خود، ظهور کرد و در خدمت برده داران قرار داشت، ولی همین که خطری متوجه نظام سیاسی برده داری احساس می شد، دانشمندان و فلاسفه مورد غضب اربابان برده دار قرار می گرفتند. سقراط (۴۷۰ - ۳۹۹ ق م) فیلسوف شهیر یونانی به اتهام مُفسد اذهان جوانان و بی اعتقادی به خدایان اساطیر یونانی و باور به خدای یکتا - به حکم قضات - محکوم به اعدام و به زندان افکنده می شود. وی تقاضای دوستان و هواداران خود را، که زمینه فرار را از زندان فراهم نموده بودند، نمی پذیرد؛ و با سرکشیدن شجاعانه جام زهر شوکران، زندگی آن فیلسوف قابل احترام مردم پایان می یابد. همچنان آناگسگراس فیلسوف یونانی (۵۰۰ - ۴۳۸ ق م) که یک ماتریالیست بود، به علت عدم اعتقاد به خدا، همواره مورد تعقیب قرار داشت و....

در اروپا، در دوران فنودالیسم («تاریک خانه قرون وسطی») که ده قرن دوام داشت؛ علم به پستی فراموشی سپرده می شود. در این دوره آنچه به نام علم قلمداد شده، نمی توانست از حیطة ای که مکتب اسکولاستیک کلیسای کاتولیک و «انگیزسیون» برایش تعیین نموده بود، پافرا تر بگذارد. علوم طبیعی، اجتماعی، سیاسی و فلسفه تمدن باستان در زیر گرد

و غبار قرون وسطی مدفون گردیده بود. تبارز هرگونه نظریه علمی جدید - در تمام عرصه ها - به منزله کفر تلقی می شد. و مرتکب آن اعدام و درشعله های آتش سوزانده می شد. جوردانو برونو (۱۵۴۸ - ۱۶۰۰م) سوختانده شد، که بعداً از سوی اروپائیان به حیث اولین «شهید علم» مسمی گردید؛ گالیله (۲۵۶۴ - ۱۶۴۲م) زیر تهدید و فشار، از نظریه گردش زمین خود انکار ورزید؛ مارتین لوتر (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶م) تحت پیگرد پیهم، متواری و در حال فرار به سر می برد؛ توماس مونسر، یکی از رهبران جنبش دهقانی المان - که معتقد به ایحاد جامعه بدون طبقات بود - در پانزدهم ماه می ۱۵۲۵م دستگیر و در ۲۷ همان ماه اعدام شد و... خلاصه این که فنودالیسم مانع نوآوری، پیشرفت و تکامل علم بود. آنچه - در آن هنگام - به نام علم به خورد مردم داده می شد، لاپایلاتی بود که شیوه تولید فئودالی و نظام سیاسی مبتنی بر سلسله مراتبش را، موجه جلوه می داد.

در اروپا، روابط اقتصادی و شیوه تولید سرمایه داری، بدون آن که فنودالیسم عواقب سیاسی آن را قبلاً درک کند، از قرن ۱۶ (در ایتالیا حتی در قرن ۱۴ و ۱۵) در بستر صورت بندی اقتصادی - اجتماعی فئودالی، طی مراحل، ظهور نمود. رشد و تکوین: چرخ آبی، دستگاه نوب فلزات، صنایع ریسندگی و بافندگی، ساختن کشتی های جدید، صنعت چاپ، ساختن وسایل کشاورزی، صنعت چرم و... گام به گام صورت گرفت.

تولید کالائی که منشأ شیوه تولید سرمایه داری است، در بطن شیوه تولید فئودالی، تدریجاً به اشکال پیشه وری، مانوفاکتور و صنعت ماشینی بروز نمود. تولید کالائی نیازمند مساعدت علوم در عرصه های مختلف تولیدی بود؛ و به بیان دیگر، رشد و پیشرفت تولید کالائی زمینه تکوین و تکامل علوم را تمهید نمود. «بورژوازی برای تکامل تولید صنعتی خود از علمی استفاده می نمود که صفات اجسام طبیعی و شیوه عمل نیروهای طبیعی را بررسی می کرد. ولی علم تا آن موقع منحصرأ خادم حلقه به گوش کلیسا بود و اجازه نداشت از مرزهایی که مذهب برای آن تعیین کرده بود پافرازند. خلاصه همه چیز بود به جز علم. اکنون علم علیه کلیسا قیام کرد، بورژوازی به علم احتیاج داشت و در این قیام شرکت نمود.»

در همه نظام های اجتماعی طبقاتی (برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری)، طبقات حاکم نه تنها مانع رشد و تکامل علوم طبیعی (علوم پایه) بودند، بلکه به خاطر تداوم سلطه مستبدانه خویش، جهت اغفال زحمتکشان از علل نکبات و مصایب شان، سدی در برابر علوم اجتماعی - به ویژه اشاعه و ترویج علوم سیاسی - قرار داده و با تقلای اهریمنانه، کوشیده اند تا وضعیت موجود را دایمی، تغییرناپذیر و «مشیت الهی» جلوه دهند. مذهب در این راستا دستیار و معاضد دایم العمر و حاضر السلاح بوده است؛ و در برخی از مقاطع تاریخی، خود نیز در آن جایگاه قرار داشته است. چنانچه در غرب هنگام تسلط فئودالیسم، کلیسا و پاپ به حیث فئودال بزرگ شناخته شده است.

بنابراین، پیش از حمله به فئودالیسم، باید سازمان مدافع یا سپر محافظتی آن - که در واقع همان کلیسای کاتولیک بود - تخریب می شد. غالباً قیام های بورژوازی علیه فئودالیسم رنگ مذهبی داشته است. نهضت اصلاحات (رفرماسیون) در مذهب مسیح زیر نام پروتستانیسیم، تزه های مارتین لوتر علیه حکومت پاپ و جنبش دهقانی المان، در واقع مجموع کوشش هایی بود که در قرن شانزدهم به ضد نظام فئودالی و کلیسای کاتولیک روم صورت گرفت. این جنبش ها به علم فرصت تبارز می داد، «بورژوازی به علم احتیاج داشت و در این قیام شرکت نمود.»

پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م)، بورژوازی مناسبات اقتصادی - اجتماعی گذشته را دگرگون کرد و «آخرین آثار فئودالیسم را از بین برد» و زمینه رشد و پیشرفت علوم را مساعد نمود. بدیهی است که وجود سرمایه داران منوط به موجودیت کارگران مزدور است؛ یعنی بورژوازی همزمان با پیدایش خود، نیروی متضاد خود را نیز ناگزیر به وجود آورده است. همپای انقلاب صنعتی و گسترش شیوه تولید سرمایه داری در شاخه های مختلف تولیدی، تعداد این

طبقه افزایش یافت. در انقلاب ۱۳۴۸-۱۳۴۹، که «ایدئولوژی طبقه کارگر» تازه در حال شکل گیری بود، پروتاریای کم و بیش آگاه نقش بیشتری پیدا کرد و همچون یک نیروی مستقل در صحنه تاریخ ظاهر شد. اما، بورژوازی بانبرونی که در سرنگونی فئودالیسم باوی همبستگی داشت، به رقابت پرداخت و جنبش چارتیستی را - که به مثابه اولین حزب کارگران عرض وجود کرده بود - در ۱۳۴۸م سرکوب کرد. از آن تاریخ به بعد، بورژوازی خصلت انقلابی و پیشرو خود را از دست داد و به یک نیروی ارتجاعی و ضد علم مبدل شد.

رقابت در سرشت سرمایه نهفته است. رقابت همزمان با ظهور تولید کالائی و در مرحله سرمایه تجاری (مرکانتالیسم) مشهود بود. جنگ های تجاری قرن های هفده و هجده، به خاطر تحصیل امتیازات اقتصادی و بازرگانی و به منظور در اختیار گرفتن بازارهای مستعمراتی، انجام گرفت. این امر، اگر از یک سوم موجب اغتنام ثروت های ملی مستعمرات شد، از سوی دیگر باعث درجاذگی و عقب ماندگی کشورهای مزبور گردیده است. یعنی استعمار مانع و سد راه روال متعارف پیشرفت و تکامل - در عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی - چنین کشورها گردید. شیوه تولید و نظام سیاسی سرمایه، نه تنها در مستعمرات بلکه در کشورهای نیز - سرمایه داران شاخه های تولیدی مختلف - با قرق و در قبضه گرفتن اختراعات علمی - مانع پیشرفت و گسترش علم گردیدند.

در مرحله انحصاری سرمایه داری (امپریالیسم)، ممانعت پیشرفت علم و دانش از ماهیت انحصاری آن منشأ می گیرد. زیرا که انحصار «تمایل ناگزیری به وجود می آورد که متوجه رکود و گندیدگی است. تثبیت قیمت های انحصاری ولو به طور موقت، تدریجاً معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالتنبجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی می گردد؛ به علاوه این عمل یک امکان اقتصادی به وجود می آورد برای آن که از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلو گیری شود. مثال: اوئونس نامی در آمریکا یک ماشین بطری سازی اختراع نمود که در امر تولید بطری، انقلابی تولید می کرد. کارتل المانی صاحبان کارخانه های بطری سازی، امتیاز اوئونس را خریداری می نمایند و در کشوی میز خود جای می دهد و از عملی نمودن آن جلوگیری می کند.»

غالباً، نظریه پردازان و مدافعان نظام سرمایه داری و عده ای سطحی نگر و همچنان مدعیان «مأموریت متمدانه غرب» چنین استدلال می کنند که گویا: ظهور سرمایه و گسترش آن، اوضاع بسیاری از کشورهای را که در مرحله توحش و بربریت به سر می بردند، منقلب کرد. یعنی شیوه تولید و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و طرز معیشت کشورهای پیشا سرمایه داری را دگرگون نمود؛ و بشریت را از شر امراض اپیدمی (همه گیر) نجات داد؛ و به ترویج و اشاعه علوم انجامیده است و....

گرچه ظاهراً همه گفته ها و ادعا های فوق، حقیقی و پذیرفتنی جلوه می کند؛ اما با اندک توجه و مَدَاقَه به کنه مسأله، کذب و تزویری که دروای این جملات زیبا و فریبده مستور است، فاش و برملا می شود. بدون تردید اگر مداخلات و تجاوز استعمارگران کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی نمی بود و روال متعارف فراگرد رشد و تکامل طبیعی مستعمرات، مختل و به انحراف کشانده نمی شد، کشورهای عقب نگهداشته شده خود می توانستند به مدارج عالی تمدن برسند. حتی به لحاظ اقتصادی از کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه داری سبقت گیرند (کشور چین نمونه و مثال قانع کننده می تواند باشد).

انحصارات بین المللی و کشورهای امپریالیستی، به خاطر تمهید زمینه های انتقال مواد خام و جهت کسب حداکثر سود، در کشورهای زیر سیطره و مستعمره، دست به احداث راه های مواصلاتی و ترانزیتی، پل ها، تصدی ها، شرکت ها - اکنون با تحمیل سیاست اقتصادی «بازار آزاد» و بر مبنای الزامات «تقسیم کار امپریالیستی» - انتقال بخشی از کارخانه های تولیدی مبادرت ورزیده است. و برای تسهیل و تسریع هر چه بیشتر این فراگرد، به انتقال تجارب علمی محدود و فرهنگ

استعماری و برده ساز نیز التفاتی صورت گرفته است. البته همه این فعالیت های مزورانه به منظور جلب و گسیل سرمایه ها به «مراکز اصلی» است؛ ماحصل این تحولات فریبنده، برای مردم مستعمرات به جز فقر، گرسنگی، آوارگی و سیه روزی چیز دیگری نیست. گرچه امروز با استمداد از دانش سیبرنتیک و تکنالوژی معلوماتی، سهولت هائی در امر فراگیری علم فراهم شده است؛ اما متأسفانه فرزندان زحمتکشان مستعمرات نمی توانند از این تسهیلات مستفید شوند. زیرا که در یک جامعه طبقاتی، همه چیز طبقاتی است؛ و صرف طبقات حاکم و مداحان شان می توانند از آن، غالباً استفاده سوء کنند.

اکنون که ویروس کرونا (کوید-۱۹) علی العجاله به یک معضل لاینحل جهانی میدل شده و نظام سرمایه را به یک بحران فراگیر پیش بینی نشده، و زحمتکشان را به مشکلات دشوار و سرسام آور- ناشی از آن - مواجه نموده است، جهانیان منتظر تولید هر چه زودتر واکسین کرونا و طبقات حاکم نظام سرمایه جهانی، غرق رویای شیرین کسب امتیاز تولید آن به سر می برند و اکتشافات علوم را از انتظار توده ها مکنون می دارند.